



حوزه شخصیت‌هایی برای بحث‌های فکری و فلسفی جهان تربیت کند

مدرس خارج فقه و اصول و فلسفه و عرفان با بیان اینکه اکنون حوزه به مباحث فلسفه‌های مضاف مثل سیاست متعالیه در حکمت متعالیه، فلسفه اجتماعی و ... ورود پیدا کرده است...

مدرس خارج فقه و اصول و فلسفه و عرفان با بیان اینکه اکنون حوزه به مباحث فلسفه‌های مضاف مثل سیاست متعالیه در حکمت متعالیه، فلسفه اجتماعی و ... ورود پیدا کرده است، گفت: فلسفه در حال رشد است و حوزه می‌تواند پاسخگوی پرسش‌های فلسفی باشد و جایگاه خود را پیدا کند. در این بین نباید فلسفه با بی‌مهری مواجه شود، بلکه برعکس باید شخصیت‌هایی برای گفتمان‌ها و بحث‌هایی که در جهان فکری و فلسفی مطرح می‌شود تربیت شوند.

به گزارش خبرنگار مهر، مقام معظم رهبری همواره بر اهمیت فلسفه و ضرورت آموزش آن تأکید داشته‌اند. ایشان در نهم مهرماه 1389 در دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم در مورد ضرورت پرداختن حوزه به فلسفه فرمودند: يك مسأله، مسأله درس فلسفه و رشته فلسفه است. توجه بکنید؛ اهمیت فقه و عظمت فقه نباید ما را غافل کند از اهمیت درس فلسفه و رشته فلسفه و علم فلسفه؛ هر کدام از اینها مسئولیتی دارند. رشته فقه مسئولیتی دارد، فلسفه هم مسئولیت‌های بزرگی بر دوش دارد. پرچم فلسفه اسلامی دست حوزه‌های علمیه بوده است و باید باشد و بماند. اگر شما این پرچم را زمین بگذارید، دیگرانی که احیاناً صلاحیت لازم را ندارند، این پرچم را برمی‌دارند؛ تدریس فلسفه و دانش فلسفه می‌افتد دست کسانی که شاید صلاحیت‌های لازم را برایش نداشته باشند. امروز اگر نظام و جامعه ما از فلسفه محروم بماند، در مقابل این شبهات گوناگون، این فلسفه‌های وارداتی مختلف، لخت و بی‌دفاع خواهد ماند. آن چیزی که می‌تواند جواب شماها را بدهد، غالباً فقه نیست؛ علوم عقلی است؛ فلسفه و کلام. اینها لازم است. در حوزه، اینها رشته‌های مهمی است. رشته مهم دیگر، تفسیر است؛ انس با قرآن، معرفت قرآنی. ما نباید از تفسیر محروم بمانیم. درس تفسیر مهم است، درس فلسفه مهم است؛ اینها رشته‌های بسیار بارزشی است. در ضرورت اجرایی شدن این مطالبه معظم له با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر بهرام دلیر، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و مدرس خارج فقه و اصول و فلسفه و عرفان به گفت‌وگو نشستیم که اکنون از نظر شما می‌گذرد.

*جایگاه علوم عقلی در جهان اسلام تا چه اندازه بوده است؟

بحث‌های عقلانی، خردمندی و فلسفی یگانه و یکه‌تاز میدان حوزه‌های علمیه و مکتب‌های قدیم بودند. از تأسیس آموزش عالی در ایران چندان نمی‌گذرد، یعنی اگر کل تاریخ آموزش عالی به صورت مدرن در ایران را دنبال کنیم تاریخ و پیشینه زیادی ندارد، اما اگر تبار و پیشینه فلسفی را ریشه‌یابی کنیم نزدیک‌ترین مکتب عصر ما - مکتب متعالیه - و قبل از آن مکتب «یمانی» میرداماد که استاد صدرالمتألهین است و قبل از آن هم شیخ‌الاشراق سهروردی است و قبل از او هم شیخ‌الرئیس رئیس مشائیان جهان اسلام بوعلی سیناست و حتی اگر بخواهیم همین گونه ریشه‌یابی کنیم قبل از همه اینها أبونصر فارابی است که شخصیتی است که میان افلاطون و ارسطو پیوند ایجاد کرد. قبل از فارابی و حتی بعد از او، ارسطو را در مقابل افلاطون و افلاطون را در مقابل ارسطو قرار می‌دهند، اما شخصیت جهان اسلام به‌عنوان معلم ثانی أبونصر فارابی کتاب «الجمع بین رأی‌الحکیمین» را نوشت. الجمع یعنی جمع‌آرایی که در نظر همه فلاسفه میان نگاه ارسطو و افلاطون تهافت و تباین دیده می‌شود، لکن ایشان می‌گوید: میان اینها تهافتی وجود ندارد و هر دو یک حرف را می‌زنند.

*فلسفه در حوزه‌های علمیه چه جایگاهی داشته است؟

هرچه پیشینه حوزه را بررسی می‌کنیم به ریشه‌هایی می‌رسیم که در آن ریشه‌ها و تبار گذشته حوزه، ریاضیات، نجوم و بحث‌های هندسه و فلسفه رونق فراوان داشت. شخصیت‌هایی که امروز در جهان اسلام به‌عنوان فیلسوف مطرح هستند غالباً شخصیت‌های حوزوی هستند. به عناوین «شیخ» الرئیس، «ملا» صدرا، «شیخ» الاشراق توجه کنید حتی همه نام‌ها، نام‌های حوزوی است. اصولاً غیر از حوزه، مدرسه دیگری وجود نداشت و آموزش دیگری نبود، لذا اگر بخواهیم به خردمندی، عقلانیت و فلسفه برسیم و به آن مکتب افتخار کنیم باید به مفاخر حوزوی برگردیم.

*چرا بعضی از افراد دیدگاه خوبی نسبت به فلسفه و فلاسفه ندارند؟

در بعضی از محافل روشنفکری و بعضاً محافل دور از فلسفه اسلامی خیال می‌کنند که فلسفه متعلق به افراد بیکار بوده و هیچ کارایی و جایگاهی در جامعه نمی‌تواند داشته باشد، اما قصه از این قرار نیست. موضوع علم فلسفه به‌خصوص در حکمت متعالیه هستی‌شناسی است یعنی از نظر قلمرو موضوعی هیچ قلمرویی به قلمرو فلسفه نمی‌رسد، چون هر علمی مانند فیزیک، شیمی و ... را در نظر بگیریم از «هست»ی برخوردار است این هست را فلسفه بحث می‌کند. موضوع فلسفه و قلمرویی که در بر می‌گیرد بیشترین قلمرو را در میان علوم به خود اختصاص می‌دهد هیچ موضوعی در دانش‌های دیگر نیست که به قلمرو فلسفه برسد. فلسفه از هیولا(ماده نخستین) به عنوان مسأله فلسفی نه موضوع فلسفی آغاز می‌کند و در نهایت به الهیات بالامعنی الاخص بنام پروردگار عالم و اسماء و صفاتش می‌رسد، لذا در بحث موضوع هم موضوع فلسفه اعم موضوعات است، یعنی شامل تمام موضوعات سایر علوم هم هست و سایر علوم به موضوع علم فلسفه سخت نیازمند است و به دانش فلسفه سخت

وامدار و بدهکار است، اما موضوع فلسفه به هیچ دانشی محتاج نیست و از هیچ دانشی وام نمی‌گیرد و خود را وامدار هیچ دانشی نمی‌داند.

*** با وجود ارتباطی که گفتید بین فلسفه و سایر علوم وجود دارد، اما فلسفه همواره در حوزه مخالفان جدی داشته و غریب و مهجور بوده و آنچنان باید و شاید رشد نکرده است؟!**

مخالفت‌هایی که به صورت کلان با فلسفه صورت می‌گیرد را می‌توان به 3 دسته تقسیم کرد: یک‌سری معاند فلسفه هستند و از روی جهل و نادانی با فلسفه مخالفت می‌کنند یعنی یک صفحه از آثار فلسفی را نخوانده‌اند و با آن مخالفت می‌کنند. گروه دیگر بزرگانی هستند که فلسفه را خوب می‌فهمند و می‌دانند ولی در عین حال مخالفت‌هایی با فلسفه دارند که مخالفت آنها از سر دلسوزی است. فلسفه برای هر استعدادی نیست و همه نباید به فلسفه ورود پیدا کنند. تنها شخصیت‌هایی که از استعداد خاصی برخوردارند و می‌توانند درک‌های مفاهیم علمی را دقیقاً فهم کنند می‌توانند فلسفه بخوانند، اما مخالفان دلسوز فلسفه نگران این هستند که مبدا شخصیت‌ها و اشخاص و طبایعی که استعداد فلسفه خواندن ندارند وارد فلسفه شوند و چه بسا پیامدهای ناگواری از نظر اندیشه‌ای و فکری برایشان در پی داشته باشد. در واقع این افراد را نمی‌توان مخالف فلسفه دانست، بلکه آنها فلسفه را از آن مستعدان می‌دانند و هر شخصی را روا نمی‌دانند که به این مباحث وارد شود. دسته سوم شخصیت‌هایی هستند متعلق به مکتبی فلسفی هستند و مکتب دیگر را نقد می‌کنند.

در فلسفه مانند سایر دانش‌ها نقد و ابهام‌هایی وجود دارد یعنی مثلاً حکمت متعالیه، حکمت مشاء را نقد می‌کند یا اشراق از حکمت مشاء عبور می‌کند. نقدهای این چنینی را نباید مخالف به شمار آورد، اما شخصیت‌هایی که هیچ فلسفه نخوانده‌اند و از روی نادانی به جنگ فلسفه رفته‌اند و می‌روند معمولاً از باب عناد است و الا اگر فهم و شعور باشد امروز همه گفتمان‌های جهانی «بیع العذر» نیست فقه با تمام اهمیت و عزت دانشی است که از دل سنت کتاب استخراج می‌شود و برای مسلمین از قداست خاصی برخوردار است، اما گفتمان جهانی همه‌اش «حیض نفاس عذر» نیست، بلکه بحث‌های فلسفی در گفتمان‌های اندیشه‌ای و فکری امروز می‌تواند بزرگ‌ترین کمک در راستای دین باشد. در واقع آنهایی که از روی نادانی با فلسفه مخالفت می‌کنند تصورشان این است که فلسفه تیشه به ریشه دین می‌زند، در حالی که فلسفه ابزاری است در خدمت دین، به خصوص صدرالمتألهین وقتی که رابطه میان شریعت و فلسفه را بیان می‌کند می‌گوید: سیاست خادم و نوکر و شریعت مخدوم است که بایستی فلسفه در خدمت شریعت باشد. فلسفه‌ای که به شریعت پشت کند و در خدمت شریعت قرار نگیرد از نگاه ملاصدرا اصلاً فلسفه نیست.

در میان دیگر فلاسفه نیز همین گونه بوده است؛ اگر بر فرض در مقطعی عقل فلسفی با عقل شرعی و با شریعت در تعارض قرار گیرد، فلسفه را به راحتی کنار می‌نهند و شریعت را اتخاذ می‌کنند، حتی در فلسفه مشاء که از نگاه فلسفی با حکمت متعالیه فرق دارد به خصوص در مباحث توحیدی و الهیات بالمعنی‌الخاص اما با این وجود وقتی به بحث معاد جسمانی مطرح می‌شود ابن سینا می‌گوید عقل من یارای درک مفهوم معاد جسمانی را ندارد اما چون پروردگار عالم در قرآن کریم از دل کتاب و سنت صادق مصدق پیامبر مکرم اسلام (ص) معاد جسمانی را تأیید می‌کنند من تسلیم هستم. یعنی در فلسفه مشاء بر فرض شریعت با عقلانیت معارضه کند بوعلی از فلسفه خودش می‌گذرد و شریعت را می‌گیرد.

در بحث شریعت‌شناسی و دین‌شناسی مناهج (روش‌شناسی‌های) مختلفی وجود دارد یکی از این روش‌شناسی‌ها می‌تواند روش‌شناسی فلسفی باشد و در خدمت شریعت قرار گیرد و شریعت مخدوم و بحث فلسفه و عقلانی در خدمت شریعت است. این نگاه را تمام کسانی که مخالف هستند می‌توانند در مشهد پنجم شواهد الربوبیه ملاصدرا بخوانند. ملاصدرا در خدمت شریعت است و مفسر بزرگی است؛ چنانکه محدثی بزرگ و شارح اصول کافی است و چنین شخصیت فقه و اصول و دیگر علوم را خوانده است. خیلی از مخالفان فلسفه با نام فقه و اصول به جنگ فلسفه می‌روند در صورتی که همه این بزرگان فلسفه، این رشته‌ها را خوانده‌اند. نمونه بارز در دوره معاصر امام راحل (ره) است که هم جامع فقه و هم جامع اصول، هم جامع معقول و هم جامع منقول بودند. هم کرسی تدریس حکمت متعالیه داشتند و هم مدرس بزرگ درس خارج فقه و اصول بودند.

*** منظورم این نیست که همه باید فیلسوف شوند و به همه مباحث فلسفی تسلط داشته باشند اما دانستن سطحی از فلسفه و منطق برای اینکه بتوانند در استدلال‌های خودشان در مباحث مختلف استفاده کنند به نظر شما چقدر ضرورت دارد؟**

مقداری که مد نظر شماست برای خردمندی و عقلانیت در جامعه لازم است. اگر بخواهد عقلانیت و خردمندی در جامعه شکل گیرد و نهادینه شود مفاهیم فلسفی نه برای عده خاص بلکه باید در سرتاسر جامعه جاری و ساری باشد تا به یک عقلانیت و خردمندی دست پیدا کنیم تا با خردمندی حرف بزنیم و موضع بگیریم و با خردمندی پدیده‌های اجتماعی و تحولات سیاسی - اجتماعی دنیای اسلام و جهان را دنبال کنیم و بین خودمان هم عقلانیتی داشته باشیم. اگر عقلانیت وجود داشته باشد دیگر تفرقه به وجود نخواهد آمد، اگر عقلانیت وجود داشته باشد دیگر گسست‌های اجتماعی به وجود نخواهد آمد. عقلانیت، پیوستگی‌های اجتماعی را در پی خواهد داشت، لذا هیچ عاقلی حاضر نیست با تصمیم‌گیری‌های خود شریعت و دیانت را تحت‌الشعاع و مورد سؤال قرار دهد.

*** این امر چه زمانی اتفاق می‌افتد؟**

غالباً توده مردم به خصوص صاحبان تریبون‌ها دیگر نباید پشت تریبون هر حرفی را بزنند، بلکه باید با عقلانیت و خردمندی سخن بگویند. نهادینه شدن عقلانیت و خردمندی با دانش فلسفه امکان‌پذیر است.

*** براساس همین ضرورت بود که مقام معظم رهبری بر روی پرداختن حوزه به فلسفه تأکید داشتند؟**

بله! تأکيدات ایشان و خصوصا نامگذاری امسال بنام توليد ملی و حمايت از کار و سرمايه ايراني و نامگذاری سال‌های گذشته و ... براساس عقلانيت و خردمندی است که اين حرف‌ها نبايد در جامعه زنده به گور شود. واردات غيرخردمندانه و بی رویه که در کشور صورت می‌گیرد همه دور از عقلانيت است. تأکيداتی که بزرگان ما بر اهميت فلسفه و يا بر منطق و خردمندی می‌کنند نیز می‌تواند در اين راستا قرار گیرد. چنین تأکيداتی غنیمتی برای جامعه علمی ماست و بايد اينها را جامه عمل بپوشانيم.

***جايگاه فعلی فلسفه در حوزه چگونه است و شما چه راهکارهایی برای پیشرفت فلسفه در حوزه پیشنهاد می‌کنید؟**

اکنون حوزه به مباحث فلسفه‌های مضاف مثل سياست متعالیه در حکمت متعالیه، فلسفه اجتماعی و ... ورود پیدا کرده است. فلسفه در حال رشد است و حوزه می‌تواند پاسخگوی پرسش‌های فلسفی باشد و جایگاه خود را پیدا کند. در اين بین نبايد فلسفه با بی‌مهری مواجه شود، بلکه برعکس بايد شخصیت‌هایی برای گفتمان‌ها و بحث‌هایی که در جهان فکری و فلسفی مطرح می‌شود تربیت شوند. اگر فلسفه با بی‌مهری رو به رو شود به تدریج خردمندی و عقلانيت در بی‌مهری قرار می‌گیرد. بسیاری از حمله‌هایی که به فلسفه می‌شود به خاطر نادانی و نفهمیدن اصطلاحات فلسفی است. مثلا خیال می‌کنند وحدت وجودی که صدرالمتألهين می‌گوید يعنی اینکه خدا و بنده وحدت دارند، در صورتی که مراد اين نیست. در اینجا وحدت مفهومی مطرح است نه وحدت مصداقی. غالب کسانی که با حکمت متعالیه از اين جهت انتقاد دارند وحدت وجود را وحدت مصداقی تعبير می‌کنند و اين یکی از بی‌مهری‌ها و بی‌انصافی‌هایی است که نسبت به فلسفه می‌شود.

همه ما اين داستان را شنیده‌ايم که می‌گفتند کوزه‌ای که حاج آقا مصطفی خمینی از آن آب خورده بود را به خاطر تدریس فلسفه توسط پدرش، نجس می‌دانستند. اين دیدگاه‌ها واقعا بی‌انصافی است، اگر گزاره‌های علم و دانشی، خوب فهم شود آن علم نجس نمی‌شود چون گزاره‌هایش خوب فهم نمی‌شود فکر می‌کنند که شرک و ... است. به گمانم بزرگان و شخصیت‌هایی که به فلسفه بی‌مهری دارند اگر به مفاهيم و اصطلاحات درست واقف شوند اين حمله‌ها و بی‌مهری‌ها را نخواهند داشت. مثلا علامه طباطبائی شخصیت بزرگ فیلسوف معاصر بر «کفایه» آخوند خراسانی، حاشیه دارد. علامه طباطبائی فقیه بزرگی است که اينکه مفسر بزرگی است و تفسیر المیزان را نوشت. کدام یک از فقها با همه عظمت و بزرگی که ما از آنها به احترام یاد می‌کنيم مانند علامه طباطبائی به قرآن خدمت کردند. تفسیر المیزان، افتخاری است برای جهان تشیع. همان شخصیت فیلسوف بزرگی هم هست، عارف بزرگی هم هست. به گمانم علامه طباطبائی هنوز در جامعه ما شناخته شده نیست، اگر آیت‌الله طباطبائی، علامه شد و هانری کربن از فرانسه به ايران آمد و از ایشان سؤال می‌پرسید، اگر علامه طباطبائی دارای اين چنین شخصیتی است و لازم است که ما آنها را بشناسيم و معرفی کنیم و اين چنین آنها را مورد بی‌مهری قرار ندهيم؛ اينها افتخارات جهان تشیع هستند و بايد آنها را قدر دانست.